

۱۶ های فرهنگنامه
زبان‌شناسی



فرهنگ توصیفی فلسفه‌ی زبان

کورش صفوی

❖

فرهنگ توصیفی فلسفه‌ی زبان

❖

کورش صفوی

❖



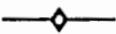
سرشناسه	: صفوی، کورش، ۱۴۳۵
عنوان و نام پدیدآور	: فرهنگ توصیفی فلسفه‌ی زبان / کورش صفوی
مشخصات نشر	: تهران؛ نشر علمی، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهري	: ۴۶۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۴۷۰-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: واژه‌نامه.
یادداشت	: کتابنامه؛ صن. ۴۴۸.
موضوع	: زبان — فلسفه — واژه‌نامه‌ها — فارسی
موضوع	: Language and languages -- Philosophy -- Dictionaries -- Persian:
موضوع	: زبان — فلسفه — اصطلاح‌ها و تعبیرها
موضوع	: Language and languages -- Philosophy -- Terminology :
موضوع	: فارسی — واژه‌نامه‌ها — انگلیسی
موضوع	: Persian language -- Dictionaries -- English
Allame Tabatabae University	: دانشگاه علامه طباطبائی
P107	: رده بندی کنگره
۴۰۱/۰۲	: رده بندی دیوبی
۷۳۱۷۴۵۰	: شماره کتابشناسی ملی



خیابان انقلاب - خیابان شهدای ژاندارمری - پلاک ۱۰۳

تلفن: ۰۶۴۶۳۰۷۲ - ۰۶۴۶۰۵۱۱۱۲

www.elmipublications.com



فرهنگ توصیفی فلسفه‌ی زبان

کورش صفوی

(دانشگاه علامه طباطبائی)

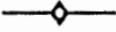
چاپ اول: ۱۳۹۹

تیراز: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: مهارت

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۴۷۰-۰



مرکز پخش: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری - پلاک ۱۰۳

تلفن: ۰۶۴۶۳۰۷۲ - ۰۶۴۶۰۵۱۱۱۲

یادداشت ناشر

بومی‌سازی هر دانشی، زمانی تحقق می‌یابد که واژگان فنی آن علم به صراحت توصیف شده باشند و از هیئتی برخوردار شوند که بتوان به گونه‌ای یکدست و هماهنگ به کارشان برد. در کنار دو مجموعه‌ی «کهن نامه‌های زیان‌شناسی» و «نگین‌های زیان‌شناسی»، سعی براین بوده است تا با مجموعه‌ی تازه‌ای به نام «فرهنگ‌نامه‌های زیان‌شناسی» به این هدف دیرینه، یعنی همانا دستیابی به آرمان تمامی زیان‌شناسان ایران که چیزی جز «زیان‌شناسی در خدمت زیان‌های ایران» نبوده و نیست، تحقق بخشیم.

محمدعلی علمی

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۱۳	ابهام
۱۹	اثبات‌گرایی منطقی
۲۰	ارزش صدق
۳۳	استعاره
۴۱	استقراره
۴۷	استلزم
۵۱	استنتاج
۵۵	اشارة‌گر
۵۹	اینهمانی
۶۳	بازی‌های زبان
۷۱	بافت پاره‌گفتار
۷۵	پذیرفتگی
۷۹	پساختگرایی
۸۹	پیشانگاری
۹۹	پیش‌نمونه
۱۰۹	پیوستگی

۱۱۵	تجربه‌گرایی
۱۲۳	ترکیب‌پذیری
۱۲۹	تضمن
۱۴۱	تعريف بافتی
۱۴۵	توصیف‌گرایی
۱۴۹	جهان ممکن
۱۵۷	خردگرایی
۱۶۳	خلاقیت
۱۶۹	دستور مقوله‌ای
۱۷۷	دلالت بروزنزبانی
۱۸۷	دلالت چندگانه
۱۹۰	دلالت درونزبانی
۲۰۳	ذهن‌گرایی
۲۰۷	رفتارگرایی
۲۱۵	زبان اندیشه
۲۲۳	زبان فردی
۲۲۹	ساختگرایی
۲۴۱	سور
۲۴۹	شاخص
۲۵۵	شالوده‌شکنی
۲۶۵	شرط صدق
۲۷۳	شم
۲۸۳	شناخت‌گرایی
۲۹۳	صدق تحلیلی
۲۹۹	صدق ترکیبی
۳۰۵	صورت منطقی

۳۱۳	فطري بودن
۳۱۹	فلسفه‌ي تحليلي
۳۲۹	قياس
۳۳۱	كارآيي
۳۳۹	كل گرایي
۳۴۵	كميت‌نما
۳۴۹	گزاره
۳۵۵	معنى در کاربرد
۳۶۳	معنى‌شناسي صوري
۳۷۹	ممکن خاص
۳۸۳	نسبيت زيان
۳۹۱	نشانه
۴۰۵	نظريه‌ي تصوري
۴۰۹	نظريه‌ي تعبيرپذيری
۴۱۵	نظريه‌ي تناظر
۴۱۹	نظريه‌ي کارگفت
۴۲۹	نظريه‌ي مجموعه‌ها
۴۳۹	نظريه‌ي مناسبت
۴۴۳	وصف معرف
۴۴۹	واژهنامه‌ي فارسي - انگليسى
۴۵۵	واژهنامه‌ي انگليسى - فارسي

پیشگفتار

حتی فکرش را هم نمی کردم که به خاطر یک ویروس تاجدار مجبور شوم این قدر در خانه بمانم که این نوشته هم به پایان برسد. نمی دانم چه کسی تا این حد شاعرانه به این ویروس نگاه کرده است که آن را "تاجدار" نامیده. به هر حال، هم قیافه اش و هم رفخارش، بیشتر به یک ویروس "میخ دار" شبیه است.

خُب، از این مورد که بگذریم، به هر حال برای این نوشته هم باید پیشگفتاری می نوشتیم، تا مختصات اش را معلوم کنم. این فرهنگ را نمی شود به حساب یک "فرهنگ" گذاشت. نوشه های هر مدخل به مراتب حجمی تر از آن است که قرار است از یک "فرهنگ توصیفی" انتظار داشته باشیم. تعداد این مدخل ها کم است و تمام این موارد نشان می دهند که آنچه پیش رویتان است، یک "فرهنگ" درست و حسابی نیست. البته کسی هم از من انتظار ندارد که کار درست و حسابی ای انجام بدهم، آن هم وقتی نمی دانم، چه چیزی "درست و حسابی" است.

این مجموعه، بیشتر به نوعی درسنامه، ویژه‌ی دانشجویان زبان‌شناسی می‌ماند. قصدم این بود که مهم‌ترین اصطلاحات متداول در فلسفه‌ی زبان را برای هم رشته‌های خودم معرفی کنم؛ فقط همین.

برای رسیدن به این هدف، هر مطلب را به شکلی کاملاً مستقل آماده کرده‌ام. حتی پانویس‌ها و منابع هر مدخل را هم به شکلی آوردم که مدخل‌ها مستقل از هم باقی بمانند. اما کار دیگری هم انجام دادم و آن این که تمام مدخل‌ها، مثل حلقه‌های یک زنجیره به هم مربوط باشند. در پایان هر مطلب، به ترتیب اهمیت، به مدخل‌های دیگری ارجاع داده‌ام که یک مدخل را به مدخل‌های دیگر ربط می‌دهد.

زمانه‌ی جالبی را داریم تجربه می‌کنیم. از یک سو، آنقدر رشته‌های مختلف به هم گره خورده‌اند که دیگر نمی‌شود، رشته‌ای را مستقل به حساب آورد و فرض کرد، مثلاً می‌شود زیان‌شناس بود و فلسفه، منطق، تاریخ، یا حتی زیست‌شناسی ندانست. از سوی دیگر، همه چیز دست به دست هم داده است تا در برابر هر آموختنی‌ای مقاومت کنیم. مهم‌ترین پرسش دانشگاهی‌مان این شده که بپرسیم، "اینها به چه دردمنان می‌خورد؟".

خودم هم نمی‌دانم، مثلاً اگر ندانم، "منطق تحلیلی" چیست، چه مشکلی برایم پیش می‌آید؛ یا تعیین "ازرش صدق" چه کاری را قرار است راه بیندازد، آن هم وقتی از صبح تا شب، فقط با کذب سروکار داریم. به هر حال می‌توانید، این نوشته را به حساب اتفاف وقت در سال کرونایی بگذارید!

اما یک نکته برایم به مساله مبدل شده است. خودتان بهتر از من می‌دانید که معلم‌ها را می‌شود به دو گروه اصلی تقسیم کرد. یکی، آن دسته که درس‌شان را تمام کرده‌اند و برای یک حقوق بخور و نمیر، برای معلمی استخدام می‌شوند. گروه دوم، آنهایی‌اند که کاری جز معلمی بلد نیستند و بهشان حقوقی می‌دهند که به کارشان برسند. مسلماً گروه اول، به لحاظ اقتصادی موفق‌ترند. اینها معلمی را یک شغل به حساب می‌آورند که باید از آن درآمد کسب کرد. خیلی هم خوب است. بنابراین، اطلاعات اضافی، فقط در حدی به دردشان می‌خورد که به "شغل"‌شان مربوط شود. مخاطب من اینها نیستند. برای این گروه، دنیا کاملاً جدی است. سروقت به کلاس می‌روند؛ وظایف آموزشی‌شان را به نحو احسن انجام می‌دهند؛ سروقت کلاس را تمام می‌کنند؛ از همان روز اول، فهرست مجله‌های عجیب و غریبی به نام "علمی- پژوهشی" را جلویشان می‌گذارند؛ فقط برای این‌ها مقاله می‌نویسند؛ همه چیز هم برایشان موجه است.

اما برای گروه دوم، دنیا فقط یک شوخی است. اینها کار دیگری جز معلمی بلد نیستند؛ حتی نمی‌دانند، کی باید ترفیع بگیرند و هر چند سالی باید ارتقاء بگیرند. برای این گروه، همه چیز مساله است و تا این مساله‌ها برایشان حل نشوند، نمی‌توانند راحت بخوابند. این گروه با هر موردی مشکل دارند و با این فرض به کلاس

می‌روند که نمی‌شود در مورد هر مطلبی، فقط نیم ساعت از شاگردشان جلوتر باشند. مخاطب این نوشه، فقط همین‌ها هستند و مطمئن باشید، این مطالب به درد کس دیگری نمی‌خورد.

طبق معمول، مطالب این فرهنگ را هم، در حدی ساده نوشته‌ام که دست کم خودم بفهمم. تمام نمونه‌ها به فارسی‌اند، و مثل همیشه، این که فلان مطلب را کدام "اندیشمند بزرگ" گفته است، برایم اهمیت نداشته است. هر جا که سوادم قد می‌داده، به نقد مطالب پرداخته‌ام، خواه درست و خواه غلط. غلط‌هایم کاملاً مشهودند، زیرا معتقدم، فقط کسی که کاری نمی‌کند، "غلطی" هم نمی‌کند.

کورش صفوی

هنوز هم در قرنطینه. ۱۳۹۹

ابهام

Vagueness

سابقه‌ی مطالعه‌ی ابهام به ما نشان می‌دهد که هر گاه در طول تاریخ و از دوران باستان تاکنون، متفکری به سراغ بحث دریاب "معنی" رفته باشد، به مساله‌ی "ابهام" نیز پرداخته است. متاسفانه در میان انگلیسی‌زبانان، تفکیک میان ابهام و دلالت چندگانه [ambiguity] دقیق صورت نپذیرفته است و گاه از اصطلاح ambiguity برای اشاره به ابهام نیز استفاده می‌شود. ابهام هم از طریق آرای فیلسوفان و هم با گذر از مطالعات متخصصان ادبیات به زبان‌شناسی راه یافته است و در حوزه‌ی معنی‌شناسی با طبقه‌بندی دقیق‌تری معرفی شده است.

وقتی سخن از "دلالت چندگانه" به میان می‌آید، بحث درباره‌ی صورتی است که از بیش از یک تعبیر برخوردار باشد. بنابراین، می‌توان با قاطعیت اعلام کرد که تمامی واحدهای واژگانی زبان از دلالت چندگانه برخوردارند. این واحدها در بافت "تک دلالی" می‌شوند و ما برپایه‌ی واحدهای درون بافت، درمی‌یابیم که یک لفظ در کدام معنی‌اش به کار رفته است. برای نمونه:

- (۱). روتختی را بیان‌داز توی ماشین لباسشویی، با رویالشی‌ها.
- (۲). با پدرم به تبریز رفتم.
- (۳). با دوچرخه رفتم تا سرکوچه.
- (۴). با این عجله کجا می‌روی؟

با نیمنگاهی به همین نمونه‌های (۱) تا (۴)، می‌توان به درستی دریافت که حتی تکوازهای دستوری نیز از دلالت چندگانه برخوردارند، و مثلًاً "با" می‌تواند در معنی "به همراه"، "به وسیله"، حتی "و" نیز کاربرد بیابد. به هنگام بحث درباره‌ی دلالت

چندگانه، این ویژگی را در مورد واژه‌هایی به کار می‌برند که از "چندمعنایی" برخوردار باشند. ولی این امکان نیز وجود دارد که ما درگیر "همنامی" باشیم. الفاظی که رابطه‌شان با یکدیگر در سطح همنامی است. می‌توانند ما را با دلالت چندگانه درگیر کنند.

زمانی که ما از طریق بافت نتوانیم، از میان معنی‌های مختلف یک لفظ، یکی را انتخاب کنیم و در قالب معنی آن لفظ تعبیر کنیم، مساله‌ی ابهام پیش رویمان ظاهر می‌شود. ابهام و بحث درباره‌ی این ویژگی، صرفاً جنبه‌ی نظری دارد؛ یعنی در عمل و به هنگام کاربرد زبان، دلالت چندگانه همواره متغیر خواهد شد. البته مگر این که به لحاظ نظری، بافت را محدود کنیم و امکان تعبیر را به حداقل ممکن برسانیم. مثلاً شرایطی را در نظر بگیرید که فرستنده‌ی پیام، جمله‌ی "شانه‌ام شکست" را تولید کند و سپس از گیرنده‌ی پیام دور شود و گیرنده‌ی پیام نیز نایینا باشد و تواند با دیدن "کف" او دریابد که این "شانه" وسیله‌ی آرایش مو است، یا کف.

به هر حال، از جنبه‌ی نظری، زمانی که تمامی عوامل رفع ابهام را نادیده بگیریم، ابهام را می‌توانیم در گروه عمده طبقه‌بندی کنیم، و ابهام واژگانی [lexical vagueness] را از ابهام نحوی [syntactic vagueness] متمایز کنیم. به دلیل خلط میان اصطلاحات، این دو طبقه را در انگلیسی lexical ambiguity و syntactic ambiguity نیز می‌نامند.

ابهام واژگانی، نمونه‌هایی را دربرمی‌گیرد که واژه‌ای، خواه به دلیل چندمعنایی، و خواه به دلیل همنامی با واژه‌ی دیگری، شرایطی را پدید بیاورد که امکان یک تعبیر حاصل نیاید. برای مثال:

- (۵). مراقب آن پیچ باش.
- (۶). رفتم یک شیر خربدم.
- (۷). این چیزی‌ها فقط دردرسند.

مسلماً همین نمونه‌های (۵) تا (۷) معلوم می‌کنند که طرح مساله‌ی "ابهام" صرفاً جنبه‌ی نظری دارد، زیرا کافی است، بافت‌مان را گستردتر در نظر بگیریم و دریابیم

واژه‌های "پیچ"، "شیر"، یا "چینی" از دلالت چندگانه برخوردار نمی‌مانند و به ابهام واژگانی منجر نمی‌شوند:

(۸). مراقب آن پیچ باش، کم نشود.

(۹). رفتم برای صبحانه یک شیر خریدم.

(۱۰). این چینی‌های داخل ویترین فقط دردرسند.

افزون بر این، می‌توان به درستی دریافت که دلالت چندگانه‌ی واژه‌ها می‌تواند تابع فرایندهای متعددی نظری "مجاز واژگانی"، "استعاره"، "توسعه معنایی"، "تخصیص معنایی"، "کنایه" و جز آن باشد و در صورتی که برحسب بافت، امکان تشخیص نیابد، به ابهام منجر شود. برای نمونه:

(۱۱). این شیشه مال توی یخچاله.

(۱۲). گریه پشت در منتظره.

(۱۳). برو غذا بگیر.

(۱۴). از آنقولانزای مرغی جان به در بردیم.

(۱۵). عجب نابغه‌ایه.

در نمونه‌ی (۱۱)، "شیشه" برحسب این که "بطری از جنس شیشه" باشد یا "شیشه‌ی طبقه‌ی یخچال"، از دلالت چندگانه برخوردار می‌شود که تابع فرایند "مجاز واژگانی" است. در نمونه‌ی (۱۲)، مشخص نیست، "گریه" همان حیوان است، یا استعاره‌ای است که مثلاً برایه‌ی جمله‌ی تشییه‌ی "دختر همسایه‌مان مثل گریه بی‌چشم و روست" شکل گرفته است. در نمونه‌ی (۱۳)، آیا "گرفتن" در معنی متقابل "دادن" به کار رفته، یا برحسب فرایند توسعه معنایی، به جای "خریدن" استفاده شده است؟ "مرغ" در نمونه‌ی (۱۴) آیا به معنی "پرنده" است، یا با تخصیص معنایی، همین همسر "خروس" است؟ "تابغه" در نمونه‌ی (۱۵) به معنی فرد دارای نبوغ است، یا به کنایه کاربرد یافته و به فرد کم عقلی اشاره دارد؟

به هر حال، در تمامی این نمونه‌ها، ما با دلالت چندگانه‌ی واژه‌هایی سروکار داریم که بحسب بات، امکان تعبیر یکی از معانی شان پدید نمی‌آید و به ابهام واژگانی مسنه می‌شود.

در مورد ابهام نحوی، باید شرایطی را در نظر بگیریم که شیوه‌ی همنشینی واژه‌ها در جمله به ابهام می‌انجامد. در این مورد، می‌توان نمونه‌های (۱۶) تا (۱۸) را مطرح کرد.

(۱۶). خانم فرهاد و مادرش آمدند.

(۱۷). شست پای شکسته‌اش درد می‌کند.

(۱۸). او به تو بیشتر از من نظر دارد.

در نمونه‌ی (۱۶)، مشخص نیست که "مادرش" به "خانم فرهاد" باز می‌گردد، یا خود "فرهاد". در نمونه‌ی (۱۷)، معلوم نیست، همان "شست" شکسته است، یا "پا". در نمونه‌ی (۱۸) نیز ابهام به این دلیل پیش رویمان قرار می‌گیرد که نمی‌توانیم تشخیص دهیم، این "او" هم به "من" نظر دارد و هم به "تو"، یا "من" و "او" به تو نظر داریم.

به هنگام بحث درباره‌ی ابهام نحوی، به گونه‌ی خاصی از این ابهام می‌رسیم که ابهام حوزه‌ای [scope ambiguity] نامیده می‌شود و ما را در گیر حوزه‌ی فشرده [narrow scope] و حوزه‌ی گسترده [wide scope] می‌کند. این شرایط زمانی مطرح می‌شود که ما در جمله با بیش از یک سور مواجه باشیم:

(۱۹). هر دانشجویی تعدادی از درس‌ها را می‌گذراند.

جمله‌ی (۱۹) را می‌توان به دو شکل تعبیر کرد. نخست این که "تعدادی از درس‌ها" محدود است؛ و دوم این که "تعدادی از درس‌ها" اختیاری است و هر دانشجویی بحسب علاقه‌ی مشخص اش آنها را انتخاب می‌کند. در تعبیر نخست، ما با حوزه‌ی محدود و فشرده‌ای از درس‌ها مواجهیم، در حالی که در تعبیر دوم،

این حوزه، گستردۀ است. این دو تعبیر را به ترتیب به صورت (۲۰) و (۲۱) قاعده-نویسی می‌کنند:

$$(\exists y : Dy) (\forall x : Jx) Gxy \text{ .(۲۰)}$$

$$(\forall x : Jx) (\exists y : Dy) Gxy \text{ .(۲۱)}$$

قاعده‌ی (۲۰) چنین خوانده می‌شود که "به ازای حداقل یک y ، اگر y درس [= D] باشد، به ازای تمام x ها، اگر x دانشجو باشد، به ازای حداقل یک y اگر y درس باشد، دانشجو درس را می‌گذراند.

در هر زبانی، اگر این زبان، جدا از نظام گفتاری، نظام نوشتاری نیز داشته باشد، می‌توان دو امکان بروز ابهام را از هم تفکیک کرد. نخست، ابهامی که در گفتار ظاهر می‌شود، ولی در نوشتار مستقی است. دوم، ابهامی که در نوشتار ظاهر می‌شود، ولی در گفتار مستقی است. این گونه‌های ابهام، به اشتراک دو لفظ در قالب هم‌آوایی، یا همنویسی مربوط می‌شود:

.(۲۲). پدرش مو کاشته.

.(۲۳). سعی کن، خار / خوار نشوی.

جمله‌ی (۲۲) در نوشتار از ابهام برخوردار است و در گفتار بر حسب این که "مو" را $mō$ تلفظ کنیم یا $mow =]mō]$ ، ابهامی امکان طرح نمی‌یابد. در جمله‌ی (۲۳) نیز ما در نوشتار با ابهام مواجه نمی‌شویم، زیرا هم‌آوایی "خار" و "خوار"، در نوشتار متفاوت است.

← معنی صریح
معنی قراردادی
تضمن

منابع

- Atlas, J. (1989). *Philosophy Without Ambiguity*. Oxford: Oxford University Press.
- Lyons, J. (1977). *Semantics*. 2 Vols. Cambridge: Cambridge University Press.
- Saeed, J. (1997). *Semantics*. Oxford: Blackwell.
- Williamson, T. (1994). *Vagueness*. London: Routledge.

اثبات‌گرایی منطقی

Logical Positivism

اصطلاح positivism در فارسی چندین معادل یافته است؛ از جمله "مکتب تحصیلی" و "مکتب تحقیقی". معادل فرانسه‌ی این اصطلاح از سوی اوگوست کنت^۱ و بربایه‌ی واژه‌ی positif [=اندیشه‌ی قطعی و مبتنی بر تجربه‌ی علمی] ساخته شده است. کنت بر این باور بود که انسان در تکامل ذهنی خود از دو مرحله‌ی الهیات و متافیزیک می‌گذرد و به گونه‌ای از اندیشه می‌رسد که مبتنی بر تجربه‌ی علمی باشد.

این نگرش پایه‌ی جنبشی را در قرن بیستم میلادی شکل داد که در منطق پدید آمد و مدعی شد، مباحث فلسفی برای گذر از مرحله‌ی متافیزیک و دستیابی به مرحله‌ی تحقیق، باید بر حسب "ارزش صدق" [=truth value] امکان تعیین بیابند. شکل بارز این نگرش در دو دهه‌ی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی در وین، پایتخت اتریش، پدید آمد. به همت موریتس شلیک^۲ مجموعه‌ای از فیلسوفان، منطق‌دانان و بسیاری دیگر از اندیشمندان، به ویژه در حوزه‌ی علوم انسانی، در دانشگاه وین جلساتی را برای بحث و گفتگو تشکیل دادند که نتایج نشست‌هایشان به پژوهش-های متعددی متهی شد. این تفکرات درنهایت، جنبشی را شکل داد که به نام "حلقه‌ی وین" شهرت یافت. نگرش اعضای این حلقه، اگر چه در بنیاد با آرای فلسفی کنت شباهت داشت، ولی به لحاظ روش، به ویژه در منطق، مسیر خاص خود را طی می‌کرد و به همین دلیل، ترجیح این بود که برچسب "اثبات‌گرایی منطقی"، برای نمایش این تفکیک از آرای کنت کاربرد بیابد.

¹ Auguste Comte (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷)

² Moritz Schlick (۱۸۸۲ - ۱۹۳۶)

شاخص‌ترین چهره‌های این حلقه را می‌توان رودلف کارناب^۱ او نویرات^۲، و فریدریش وايزمان^۳ دانست. تاثیر آرای فیلسوفانی چون دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) و جورج بارکلی (۱۶۸۵-۱۷۵۳) را، و سپس، نگرش‌های گوتلب فرگ، با انتشار کتاب رساله‌ی منطقی- فلسفی لودویگ ویتگنشتاین، به آرای اعضای حلقه‌ی وین افروزه شد. ویتگنشتاین از جمله افرادی بود که گاه در نشست‌های این متفکران شرکت می‌کرد. اما در این میان، فردی که نگرش اثبات‌گرایان منطقی را از فضای زبان آلمانی بیرون آورد و به زبان انگلیسی معرفی کرد، آفرید آیر^۴ بود که در برخی از این جلسات شرکت کرده بود و کتاب زبان، حقیقت، و منطق خود را به سال ۱۹۳۶ منتشر کرد.

اثبات‌گرایان منطقی در ابتدای مسیر حرکت خود، با تحلیل زبان طبیعی کاری نداشت. در واقع، کارناب حتی به صراحة، مطالعه‌ی زبان را در شکل کاربردی اش نادیده می‌گرفت، زیرا معتقد بود، زبان طبیعی نادقيق و غیرمنطقی است و عبارت-هایش را باید ابتدا به زبان منطق ترجمه کرد و سپس به مطالعه‌شان پرداخت. این نگرش سبب می‌شود تا اثبات‌گرایان منطقی به سراغ "معنی‌داری" [= meaningfulness] جمله‌ها بروند و توجه‌شان را به این نکته معطوف کنند که هر جمله‌ی زبان طبیعی قرار است چه "معنی"‌ای را متنقل کند. افزون بر این، آنان با این فرض به پیش می‌رفند که هدف اولیه‌ی کاربرد زبان، انتقال اطلاعات از جهان خارج است؛ یعنی ما از زبان استفاده می‌کنیم تا مطلبی را درباره‌ی وضعیت یا رویدادی در جهان اطرافمان بیان کنیم. بنابراین، جمله‌هایی باید در منطق مدان نظر قرار گیرند که بتوانند از عهده‌ی این کار برآیند. مسلماً در چنین شرایطی، جمله‌های خبری، آرمانی‌ترین جمله‌های زبان طبیعی به حساب می‌آمدند، زیرا اطلاعاتی را دریاب جهان خارج بیان می‌کنند. حال وقتی با این نگرش به معنی‌داری جمله‌ها

¹ Rudolf Carnap (۱۸۹۱-۱۹۷۰)

² Otto Neurath (۱۸۸۲-۱۹۴۵)

³ Friedrich Waismann (۱۸۹۶-۱۹۵۹)

⁴ Alfred J. Ayer (۱۹۱۰-۱۹۸۹)

بنگریم، باید معلوم کنیم، جمله‌های زیان در این انتقال خبر، صادق‌اند یا کاذب. برای درک بهتر این مطلب به جمله‌ی (۱) توجه کنید:

(۱). پایتحت ایران، تهران است.

جمله‌ی (۱) اطلاعی را از جهان خارج در اختیار ما قرار می‌دهد. ما این جمله را به شکل یک گزاره [= proposition] در نظر می‌گیریم و آن را با جهان خارج محک می‌زنیم. در چنین شرایطی، اگر این گزاره مورد تایید قرار گیرد، گزاره‌ی ما صادق خواهد بود. و اگر مورد تایید قرار نگیرد، این گزاره کاذب است.

حال دو نکته‌ی اصلی پیش‌رویمان قرار می‌گیرد. نخست، جمله‌هایی که صدق یا کذب‌شان، پیش از تایید، یعنی پیش از ارزیابی‌شان با جهان خارج، ارزش صدق-شان معلوم است. نمونه‌ی (۲) را با نمونه‌ی (۱) مقایسه کنید:

(۲). پایتحت ایران یک شهر است.

ما برای تعیین ارزش صدق جمله‌ی (۲)، نیازی به ارزیابی‌اش با جهان خارج نداریم، زیرا صدق این جمله بر حسب مختصات درونی‌اش قابل تعیین است. ما به جایی "پایتحت" می‌گوییم که در کنار تمامی مختصات‌اش، "شهر" نیز باشد. به این ترتیب، اثبات‌گرایان منطقی، دو نوع ارزش صدق را از یکدیگر تمایز می‌کردند. نخست، گزاره‌هایی که از صدق تحلیلی [= analytic truth] برخوردارند و ارزش صدق‌شان بر حسب مختصات درونی‌شان قابل تعیین است؛ و دوم، گزاره‌هایی که از صدق ترکیبی [= synthetic truth] برخوردارند و ارزش صدق‌شان را باید با واقعیت‌های جهان خارج سنجید و تعیین کرد. جمله‌های دارای صدق تحلیلی همواره معنی دار به حساب می‌آیند. اماً جمله‌های دارای صدق ترکیبی باید صدق بودن‌شان بر حسب فرایند "تایید" [= verification] ثابت شده باشد، تا معنی دار به حساب آیند. بنابراین، نمونه‌هایی نظیر (۳) تا (۵)، همگی "بی معنی" [= meaningless] به حساب خواهند آمد.

- (۳). قوچ مش سلیمان حامله است.
- (۴). خودم را کشتم و به خانه برگشتم.
- (۵). پکن پایتخت فرانسه است.

جمله‌ی (۳) از کذب تحلیلی برخوردار است، زیرا حاملگی را برای "قوچ" در نظر می‌گیرد. جمله‌ی (۴) در جهان خارج احتمال وقوع ندارد، و جمله‌ی (۵) نیز با مراجعه به جهان خارج کاذب است. این جمله‌ها از امکان تایید برخوردار نیستند و بی معنی به حساب خواهند آمد.

نکته‌ی دوم، به همان فرایند تایید باز می‌گردد. در این مورد می‌توان به عبارتی از شلیک دریاب "اصل تایید" اشاره کرد که می‌گوید، "معنی یک عبارت در روش تاییدش نهفته است". به عبارت ساده‌تر، جمله‌ای را می‌توان "معنی‌دار" تلقی کرد که واقعیتی را در جهان خارج بیان کند و صدق این بیان به لحاظ تجربی قابل تعیین باشد.

از همین اصل تایید [= verification principle] می‌توان دریافت که از منظر اثبات‌گرایان منطقی، جمله‌های بیانگر مطالب متافیزیکی و نیز مطالب اخلاقی، و حتی مرتبط با احساس‌های زیبایی‌شناختی، به دلیل مغایرت با اصل تایید، بی معنی تلقی می‌شوند. به نمونه‌های (۱) تا (۸) توجه کنید:

- (۱). انسان اشرف مخلوقات است.
- (۷). دزدی گناه است.
- (۸). این نقاشی به مراتب هنرمندانه‌تر از آن یکی است.

به باور اثبات‌گرایان منطقی، ما هیچ ابزاری در اختیار نداریم تا برای تعیین ارزش صدق جمله‌های (۱) تا (۸) به کار ببریم و به همین دلیل، این مجموعه از جمله‌ها، اگر چه به لحاظ صوری، خبری به حساب می‌آیند، ولی بی معنی‌اند.

مسلمان اثبات‌گرایی منطقی با نارسایی‌های متعددی رویه‌روست، اما یک نکته را نباید فراموش کرد و آن این که همین نارسایی‌ها سبب شدند تا ما در گام بعد با دو شیوه‌ی رویارویی با این نگرش مواجه شویم. شیوه‌ی نخست، نگرش‌هایی‌اند که با

تصحیح و تعدیل همین دیدگاه پدید آمده‌اند؛ و شیوه‌ی دوم، دیدگاه‌هایی که با مردود دانستن این آراء بدیلی برای آن معرفی کرده‌اند. آرای کواین و نگرش کل‌گرای او یا طرح کارگفت‌ها از سوی آستین، از جمله نظریه‌هایی‌اند که با تردید نسبت به آرای اثبات‌گرایان منطقی حاصل آمده‌اند.

← کل‌گرایی
فلسفه‌ی تحلیلی
ارزش صدق
قیاس

منابع

- Ayer, A. J. (1936). *Language, Truth and Logic*. London: Gollanc.
- Ayer, A. J. (ed.). (1959). *Logical Positivism*. Glencoe, IL.: The Free Press.
- Gower, B. (ed.). (1987). *Logical Positivism in Perspective*. London: Croom Helm.
- Miller, A. (2007). *Philosophy of Language*. 2nd ed. London: Routledge.

ارزش صدق

Truth Value

اصطلاح آلمانی "ارزش صدق" [Warheitswert =] از سوی فرگه^۱ در منطق به کار رفته است. در ساده‌ترین تعریف ممکن، این واژه‌ی فنی از مفهومی دوارزشی برخوردار است و در آرای فرگه به این معنی به کار می‌رود که ارزش صدق هر جمله‌ی خبری، یا "صدق" [truth =] است، یا "کذب" [false =]. صدق یک جمله‌ی خبری، زمانی مطرح می‌شود که آنچه یک جمله‌ی خبری بیان می‌کند، با وضعیت یا رویدادی در جهان خارج مطابقت داشته باشد؛ و اگر این مطابقت با تایید [= verification] حاصل نیاید، جمله‌ی خبری مورد نظر از کذب برخوردار است. برای مثال، جمله‌ی "تهران پایتخت ایران است"، بیانگر وضعیتی است که باید در انطباق با واقعیت جهان خارج باشد. اگر این انطباق حاصل نیاید، این جمله از صدق برخوردار خواهد بود؛ و اگر این انطباق حاصل نیاید، این جمله از کذب برخوردار خواهد شد.

مساله‌ای که همواره در منطق و فلسفه‌ی زبان مطرح بوده و هست، به همین دوارزشی بودن "ارزش صدق" باز می‌گردد. عملده‌ترین پرسش‌ها از این قرارند که آیا تمامی جمله‌های خبری از ارزش صدق برخوردارند؟ آیا می‌توان به یقین مدعی شد که جمله‌ای صادق یا کاذب است و نه هر دو؟ ما با چه چیزی مواجهیم که قرار است صادق یا کاذب باشد؟ تکلیف ما با سایر جمله‌های زبان چیست؟

به هر حال، تعیین ارزش صدق، به جمله‌های خبری محدود می‌شود و سایر جمله‌ها، مثلاً جمله‌های امری، پرسشی و غیره از ارزش صدق برخوردار نیستند.

^۱ Friedrich Ludwig Gottlob Frege (۱۸۴۸ - ۱۹۲۵)

در منطق گزاره‌ها، با این فرض که گزاره‌ای نظیر $p \wedge q$ یا صادق است و یا کاذب، ارزش صدق رابطه‌ی میان گزاره‌ها را تعیین می‌کند. برای نمونه، اگر "باران می‌بارد" را صادق بدانیم و آن را با p نمایش دهیم، نقیض آن، یعنی "باران نمی‌بارد" [= چنین نیست که باران نمی‌بارد] به صورت $\neg p$ نمایش داده می‌شود و کاذب خواهد بود؛ و اگر $\neg p$ از صدق برخوردار باشد، مسلماً p کاذب است. این مجموعه از روابط به شکل جدول‌های قابل نمایش‌اند و "جدول تعیین ارزش صدق" نامیده می‌شوند. برای مثال:

(۱). جدول تعیین ارزش صدق تقض:

$\neg p$	p
ک	ص
ص	ک

ارزش صدق دو جمله‌ی p و $\neg p$ و رابطه‌شان با یکدیگر، در جدول (۱) قابل پیش‌بینی است. به این ترتیب، برای هر جمله‌ای که ما به شکل p نمایش دهیم، اگر صدق یا کذب‌اش به تایید برسد، صدق یا کذب $\neg p$ امکان تایید می‌یابد.

(۲). جدول تعیین ارزش عطف:

$p \wedge q$	q	p
ص	ص	ص
ک	ص	ک
ص	ک	ک
ک	ک	ک

نشانه‌ی \wedge برای نمایش "و" یا معادلهایش به کار می‌رود. به نمونه‌های (۳) و (۴) توجه کنید:

(۳). پرده‌ها را شستم و آویزان کردم.

(۴). پیراهن‌ها را اطوط کردم، با پرده‌ها.

نمونه‌های متعددی را می‌توان از زبان فارسی ذکر کرد که با وجود تفاوت‌های صوری‌شان، می‌توانند شرایط عطف دو گزاره را نمایش دهند. حال اگر مثلاً در نمونه‌ی (۳)، "پرده‌ها را شستم" را با p و "پرده‌ها را آویزان کردم" را با q نمایش دهیم، یا اگر در نمونه‌ی (۴)، "پیراهن‌ها را اطوط کردم" را با p و "پرده‌ها را اطوط کردم" را با q نمایش دهیم، جدول (۲) برای ما معلوم می‌کند که $p \wedge q$ تنها در یک حالت صادق است، و آن هم وقتی p و q هر دو صادق باشند.

(۵). جدول تعیین ارزش فصل مانعه‌الخلو

$p \wedge q$	q	p
ص	ص	ص
ص	ک	ص
ک	ص	ص
ک	ک	ک

نشانه‌ی \wedge که برای نمایش "یا... یا هر دو" به کار می‌رود، "مانعه‌الخلو" = [inclusive] به حساب می‌آید، زیرا معلوم می‌کند که امکان وقوع "یا هر دو" نیز وجود دارد. به عبارت ساده‌تر، اگر "مریم داشجو است" را با p و "مریم کارمند است" را با q نمایش دهیم، این وضعیت را نیز باید مذکور قرار دهیم که "مریم" هم داشجو باشد و هم کارمند. در مقابل، ما با فصل‌هایی نیز می‌توانیم مواجه شویم که "مانعه‌الجمع" = [exclusive] باشند و ما را به تعبیر "یا... یا... نه هر دو" برسانند. برای تشخیص این تمایز می‌توان دو نمونه‌ی (۶) و (۷) را با هم مقایسه کرد:

(۶). فردا یا باد می‌وزد و یا باران می‌بارد.

(۷). شناسنامه‌ام یا روی میز است، یا توی کمد.

این امکان وجود دارد که در نمونه‌ی (۶)، فردا هم باد بوزد و هم باران باید، ولی برای نمونه‌ی (۷) چنین وضعیتی قابل تصور نیست که شناسنامه‌ام هم روی میز باشد و هم توی کمد. برای نمایش "مانعه‌الجمع" بودن $p \wedge q$ از نشانه‌ی «بهره می‌گیرند»:

(۸). جدول تعیین ارزش صدق فصل مانعه‌الجمع

$p \wedge q$	q	p
ص	ص	ص
ص	ک	ص
ک	ص	ص
ک	ک	ک

در کنار این جدول‌ها باید به دو جدول دیگر نیز توجه داشت که به وضعیت "شرط" یا وضعیت "دوشرطی" اشاره دارند. در وضعیت "شرط" که با علامت \rightarrow نمایش داده می‌شود، ما با $p \rightarrow q$ مواجه می‌شویم که بیانگر "اگر... پس..." است. مثلاً در جمله‌ای نظری "اگر باران بیارد پایم درد می‌گیرد". چنین وضعیتی به این معنی نیست که هر وقت پایم درد بگیرد، حتماً باید باران بیارد، زیرا ممکن است، پا درد من به دهها دلیل دیگر نیز باشد. اماً واقعیت "دوشرطی" که با علامت \equiv نمایش داده می‌شود، بیانگر "اگر... پس... و بر عکس" است. مثلاً در جمله‌ای نظری "اگر مریم زن فرهاد است، پس فرهاد شوهر مریم است". این وضعیت دوسویه را در منطق به شکل "اگر و فقط اگر" [=iff] بیان می‌کنند. حال می‌توانیم، دو جدول (۹) و (۱۰) را با هم مقایسه کنیم:

(۹). جدول تعیین ارزش صدق شرط

$p \rightarrow q$	q	p
ص	ص	ص
ص	ک	ک
ک	ص	ص

ک ک ص

(۱۰). جدول تعیین ارزش صدق دوشرطی

$p \equiv q$	q	p
ص	ص	ص
ک	ک	ص
ک	ک	ک
ک	ک	ص

با مقایسه‌ی دو جدول (۹) و (۱۰) درمی‌یابیم که تفاوت وقتی حاصل می‌آید که p از کذب و q از صدق برخوردار باشد. به عبارت ساده‌تر، در جمله‌ی شرطی "اگر باران بیارد پایم درد می‌گیرد"، وقتی باران نبارد ولی پای من درد بگیرد، این جمله صادق است. ولی در جمله‌ی دوشرطی "اگر مریم زن فرهاد است پس فرهاد شوهر مریم است"، نمی‌شود مریم زن فرهاد نباشد، ولی فرهاد شوهر مریم باشد. در زبان فارسی، چنین می‌نماید که سخنگویان زبان، جمله‌های "شرطی" را بیشتر به شکل "دوشرطی" تعبیر می‌کنند.

جدا از "نفی" یا "نقض" که نقش ادات را ایفا نمی‌کند، "عطاف" [= conjunction]، فصل [= disjunction]، و شرط [= implication]، به دلیل نقش پیوندهندگی‌شان، ادات [= connective] به حساب می‌آیند و برحسب ارزش صدق واحدهای تشکیل‌دهنده‌ی یک ترکیب، مثلاً p و q در ماتریس (۱۱)، امکان طرح می‌یابند.

(۱۱). جدول تعیین ارزش صدق ترکیب‌ها

p	q	$p \wedge q$	$p \vee q$	$p \vee_e q$	$p \rightarrow q$	$p \equiv q$
ص	ص	ص	ص	ک	ص	ص
ص	ک	ک	ص	ص	ک	ک
ک	ص	ک	ص	ص	ص	ک

ص	س	ک	ک	ک	ک	ک	ک
---	---	---	---	---	---	---	---

بر همین پایه می‌توان جمله‌های ترکیبی را به زبان منطق جمله‌ها ترجمه کرد و ارزش صدق‌شان را تعیین کرد. برای نمونه:

(۱۲). زمستان تمام شد اما برف نیامد.

برای تعیین ارزش صدق جمله‌ی (۱۲)، "زمستان تمام شد" را φ و "برف نیامد" را q در نظر می‌گیریم، آن‌هم با توجه به این که "اما" در این جمله نقش عطف را ایفا می‌کند؛ یعنی جمله‌ی (۱۲) هم ارزش جمله‌ی "زمستان تمام شد و برف نیامد" است. در چنین شرایطی جمله‌ی (۱۲) را می‌توان به شکل (۱۳) در نظر گرفت:

$$p \wedge q. (۱۳)$$

حال می‌توان معلوم کرد که بر مبنای ارزش صدق p و q ، ارزش صدق $p \wedge q$ چگونه تعیین می‌شود. جدول (۱۱) به ما می‌گوید که جمله‌ی (۱۲) تنها زمانی صادق است که "زمستان تمام شد" و "برف نیامد"، هر دو صادق باشند. حال به نمونه‌ی (۱۴) توجه کنید:

(۱۴). اگر فرهاد و مهرداد بیایند، یک فوتیال می‌زنیم.

"فرهاد بیاید" را با p ، "مهرداد بیاید" را با q و "یک فوتیال می‌زنیم" را با r نمایش می‌دهیم و جمله‌ی (۱۴) را به شکل (۱۵) ترجمه می‌کنیم:

$$(p \wedge q) \rightarrow r. (۱۵)$$

حال می‌توانیم، به ترتیب، با تعیین ارزش صدق بخش‌های (۱۵)، ارزش صدق جمله‌ی (۱۴) را تعیین کنیم:

(۱۶)

p	q	$p \wedge q$	r	$(p \wedge q) \rightarrow r$
ص	ص	ص	ص	ص
ک	ک	ص	ک	
ک	ک	ک	ص	
ک	ک	ک	ک	ص

به هنگام کاربرد ص [= T] و ک [= F]، بر حسب قراردادی دیگر می‌توان برای صدق از ۱ و برای کذب از ۰ استفاده کرد.

مواردی نظیر "ارزش صدق"، هیچ‌گاه مورد تایید تمامی فیلسوفان زبان نبوده است و مسلماً بر حسب میزان توجه به کارکردهای زبان‌های طبیعی، ما همواره با نکاتی رویه‌رو می‌شویم که قاعده‌مندی قطعی تعیین ارزش صدق را با تردید مواجه می‌کند. برای نمونه، در همان نمونه‌ی (۱۲)، جمله‌ی "زمستان تمام شد" تنها باید زمانی صادق به حساب آید که مثلاً من این جمله را در روز اول فروردین تولید کنم، نه فرضآ در پانزدهم اسفند. این در حالی است که سخنگوی فارسی‌زبان برپایه‌ی منطق به صدق یا کذب این جمله نمی‌نگردد.

از زمانه‌ی فرگه به بعد، فیلسوفان زبان برپایه‌ی موارد ناقض "ارزش صدق"، به نکات جالبی پی برده‌اند که "پیش‌انگاری"، "نظريه‌ی کارگفت" و جز آن، محصول همین تردید نسبت به قطعیت "ارزش صدق" به حساب می‌آیند.

← اثبات‌گرایی منطقی
وصف معرف
گزاره
صورت منطقی

منابع

- Allwood, J. et al. (1977). *Logic in Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Haack, S. (1978). *Philosophy of Logics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Read, S. (1995). *Thinking about Logic*. Oxford: Oxford University Press.